

دکتر قربانعلی اسماعیلی

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Dr-esmaili@bojnourd.ac.ir

بررسی تاریخی نقش فرقه‌ها و مذاهب فقهی در پیدایش مدارس

چکیده:

آموزش اسلامی با آموختن قرآن آغاز شد پس بدیهی است که آموزش و پرورش اسلامی ارتباط محکمی با مسائل دینی داشته است. پیدایش فرق و مذاهب پس از رحلت رسول خدا (ص) رقابت‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی را در پی داشت. این مقاله بر آن است تا با استفاده از روش تحقیق تاریخی به چگونگی تأثیرگذاری رقابت‌های مذهبی و پیدایش فرق و مذاهب و تلاش ارباب مذاهب برای گسترش نفوذ سیاسی اجتماعی در پیدایش مدارس به تبیین موضوع بپردازد. بررسی منابع و مآخذ نشان می‌دهد، رقابت‌های مذهبی و سیاسی فرق و مذاهب در پیدایش نخستین مدارس مؤثر بوده است. علما گاه در مقام دفاع اعتقادی و گاه برای افزایش نفوذ همه‌جانبه با وقف یا صرف اموال شخصی خود یا مؤمنان و یا بهره گرفتن از قدرت سیاسی و پشتیبانی مالی حکومتگران به تأسیس مدارس پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: مدارس، فرق اسلامی، مذاهب، علما، رقابت‌های مذهبی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نگاهی گذرا به تاریخ تعلیم و تعلم در اسلام نشان می‌دهد که در جهان اسلام آموزش از نظر مفاهیم و موضوعات و نیز نهادهای آموزشی، پیوند عمیقی با دین و مذهب داشته است. مدرسه به عنوان یک نهاد آموزشی تکامل یافته در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری پدید آمد، از این قاعده کلی مستثنی نیست. می‌توان گفت فعالیت مسلمانان در حقیقت تا اندازه زیادی در بیشتر این مدارس در زمینه پژوهش‌ها و مطالعات دینی صورت می‌گرفت تا ادامه آماده‌سازی زمینه برای مطالعات بیشتر در رشته‌های گوناگونی که به آموزش علوم غیر دینی (دنیایی) مربوط می‌شد. در نتیجه بیشتر این مدارس به نام بنیانگذاران آنها که از بزرگان مکاتب فقهی شافعی، حنفی، مالکی یا حنبلی بوده‌اند نامیده می‌شدند.^۱ مروری بر نام بسیاری از مدارس و استادان آنها و نیز مواد درسی که تدریس می‌شد، این حقیقت را تأیید می‌کند. با توجه به گوناگونی فرق و مذاهب اسلامی و گسترش آنها در اقصی نقاط جهان از جمله خراسان، در مقال به بررسی وضعیّت فرق و مذاهب در خراسان و ارتباط آنها با پیدایش مدارس می‌پردازیم.

نقش حنفیان در پیدایش مدارس

رواج فقه حنفی در مناطق شمال شرق خلافت اسلامی چند قرن طول کشید. یکی از بزرگان فقه حنفی در خراسان امام ابوعلی زاهر بن احمد بود که یکی از شاگردان وی ابن سریج نام داشت. ابوعلی برای اشاعه فقه حنفی در سرخس می‌کوشید و همراه با حمید زنجویه در شهر شهرستانه، فراوه و نسا، ابوعمر فارابی در استوا و خبوشان و ابولبابه میهنی در ابیورد و خابران، یکی از چند امام خراسان به شمار می‌رفت. مذهب حنفی از مذاهب بزرگ اهل سنت در مشرق بود.

در نیشابور، خاندان‌های بزرگی مانند صاعدیان و تبنیان پیشوای حنفیان بودند. این مذهب از حمایت سلطان محمود و جانشین او مسعود غزنوی برخوردار بود و در تاریخ بیهقی مسعود آن را مذهب راست خوانده است. سلاطین غزنوی اغلب اعضای خاندان‌های بزرگ حنفی را به مأموریت‌های سیاسی و اداری بر می‌گزیدند. لذا احتمالاً حمایت آنان به گسترش مذهب سنی از لحاظ تأسیس مدارس کمک کرده است. حتی در ناحیه دورافتاده‌ای مثل ختل تا سال ۴۱۶ هـ ق بیش از بیست مدرسه بنا شده بود که همگی دارای اوقاف بودند.^۲

در قرن پنجم هجری قاضی ابوالعلا صاعد بن محمد استوایی (م ۴۳۱ هـ.ق) که به واسطه وجهه و دانش به عنوان قاضی و به واسطه سیمای زیبایش به ماه نیشابور معروف بود، حدود چهل سال پیشوای حنفیان نیشابور بود. ابن جوزی از او به عنوان پیشوای حنفیان یاد کرده است. امیر نصر بن سبکتکین که حنفی پرشوری بود، در نیشابور مدرسه‌ای برای قاضی بنا کرد و اوقافی به آن اختصاص داد.^۳

دوران زندگی سه تن از اعضای خاندان تباری نیشابور نشان می‌دهد که سلاطین غزنوی می‌کوشیدند تا بزرگان طبقات مذهبی و فقهی در خراسان را به سوی خود جذب کنند و به خدمت خود درآورند. اعتبار تباریان به عنوان علمای حنفی و بستگی‌هایشان با مؤسس این فرقه، آنان را به سوی سلطان محمود کشاند. سلطان محمود غزنوی از هنگامی که از جانب سامانیان سپهسالار خراسان بود از اعتبار تباریان به عنوان علمای حنفی آگاه شد و یکی از بزرگان آنان به نام فقیه ابوصالح تباری را در سال ۳۸۵ هـ.ق به غزنه فراخواند تا در آنجا امامت اصحاب را به عهده گیرد. فقیه تباری به غزنه آمد و در مدرسه آنجا به تدریس پرداخت.^۴

عمیدالملک کندری (م ۴۵۶ هـ.ق) که پیش از نظام‌الملک، وزارت سلجوقیان را عهده‌دار بود، از حنفیان متعصب بود و با همه شیعیان و نیز پیروان مذهب شافعی از اهل سنت به سختی دشمنی می‌کرد. او طغرل سلجوقی را بر علیه این فرقه‌ها تحریک کرد و چنان آتش فتنه میان مذاهب را شعله‌ور ساخت که بسیاری از رؤسای شافعیان تبعید و زندانی شدند و امام‌الحرمین جوینی که از بزرگان شافعیان خراسان بود به حجاز هجرت کرد و چهار سال دور از وطن در مکه و مدینه سکونت گزید.^۵

حمایت سلاطین غزنوی از مذهب حنفی و سخت‌گیری‌های عمیدالملک بر علیه شافعیان تأثیر زیادی در پیدایش مدارس در خراسان داشت. زجر و تبعید عالمان بزرگ شافعی منجر به این شد که علما و بزرگان شافعی در جهت تقویت مذهب خود گام بردارند و در نتیجه مدارس مانند دارالسنه، بیهقیه و ابن‌فورک در نیشابور تأسیس شد. مدرسی که حول محور استادان شافعی مذهب و با تکیه بر درآمد موقوفات به حیات خود ادامه می‌داد.

نقش شافعیان در پیدایش مدارس

مذهب شافعی از دیرباز در خراسان رواج یافته بود. چنانکه در زمان حیات مقدسی شغل قضا در قسمت اعظم خراسان منحصر به شافعیان بود. از کسانی که مذهب شافعی را در مشرق

ایران رواج دادند، محمدبن علی قفال‌چاچی (م ۳۶۵ هـ.ق) است که مذهب شافعی را در ماوراء-النهر و خراسان منتشر کرد. او از طرفداران معتزله است و تألیفات بسیاری در فقه و اصول دارد.^۶ ابن خلکان می‌گوید که سلطان محمود بر آئین حنفی بود و به علم حدیث علاقه‌ی زیادی داشت و بحث در مورد احادیث و علم حدیث در حضور او رایج بود و خود در مورد احادیث سؤال می‌کرد و چون بیشتر احادیث را موافق مذهب شافعی یافت، فقهای هر دو فرقه را در مرو گردآورد و از آنان دلیل برتری یکی از دو مذهب بر دیگری را جویا شد و سرانجام قرار گذاشتند که علمای دو فرقه در خدمت او دو رکعت نماز بر سنت حنفی و شافعی بگذارند تا سلطان ببیند و بیندیشد و هر کدام را بهتر یافت برگزیند. از سوی شافعیان امام قفال مروزی این امر را به عهده گرفت و سلطان بعد از آن به مذهب شافعی گروید.^۷ در قرن چهارم و پنجم در چاچ، ایلاق، طوس، نسا، ابیورد، طراز، سواد بخارا، دندانقان، اسفراین، کرمان و بعضی بلاد دیگر شافعیان اکثریت داشتند و در بقیه‌ی سرزمین‌های مشرق غلبه با حنفیان بود.^۸

مهمترین مراکز رواج این دو مذهب شرق ایران بود که به قول نظام‌الملک مسلمانان آن پاکیزه و همه شافعی یا حنفی بوده‌اند. دو مذهب حنفی و شافعی، مذاهب حاکم عصر بودند. پادشاهان سلجوقی حنفی‌مذهب بودند و وزیران خود را نیز از میان حنیفان و شافعیان انتخاب می‌کردند.^۹ از کتاب طبقات‌الشافعیه سبکی و دیگر نوشته‌های تاریخی به خوبی برمی‌آید که بیشتر عالمان بزرگ خراسان در قرن پنجم در اصول، پیرو اشعری و در فروع، تابع شافعی بوده‌اند. نیمه‌ی دوم قرن پنجم و تمام قرن ششم تا آغاز قرن هفتم، دوره‌ی تعصبات و شدت اختلافات مذهبی به شمار می‌رود و این اختلافات گاهی به زد و خوردها و فتنه‌هایی منجر می‌شد. در خراسان هم از این نوع کشمکش‌های مذهبی در جریان بود.^{۱۰} درگیری میان شافعیان و حنیفان مانند دیگر اختلاف‌های مذهبی، همانطور که گاه با سوءتدبیر کارداران مملکت و رؤسای مذهب شدت می‌یافت، گاه نیز با حسن‌تدبیر و نیک‌اندیشی بزرگان، مدتی آرام می‌گرفت، اما این چاره‌جوئی‌ها در کندن ریشه فساد اثری نداشت و فتنه‌ها مثل آتش زیر خاکستر بود. در سال ۴۶۵ هـ.ق درگیری میان شافعیان، حنیفان، اشعریان و معتزلیان در خراسان بالا گرفت و شافعیان که در اصول مذهب، اشعری‌اند به شدت مورد توهین قرار گرفتند و اراذل و اوباش با پشتیبانی عمیدالملک حنفی‌مذهب که علاوه بر دشمنی با شیعیان، نسبت به شافعیان نیز دشمنی شدیدی داشت و خاطر آلبارسلان را نسبت به این طوایف شورانیده بود،

به جان شافعیان افتادند و در آزار و اذیت آنان کوتاهی نکردند. فقیهان و عالمان این فرقه مانند ابوالمعالی جوینی، امام قشیری و امثال آنان را از درس و خطابه محروم کردند. علما و بزرگان شافعی هم بر علیه این اقدامات قیام کردند، ابوسهل بن موفّق ملقب به جمال‌الاسلام چندین بار به دربار آمد و شد کرد و با عمیدالملک گفتگو کرد که این فتنه را بنشانند، ولی اقدامات او تأثیری نکرد. چهار تن از پیشوایان بزرگ شافعیان، ابوسهل بن موفّق و امام‌الحرمین (ابوالمعالی جوینی) قشیری و رئیس فراتی و قشیری را با توهین و تحقیر زندانی کردند. امام‌الحرمین از راه کرمان به حجاز گریخت و چهار سال از وطن دور ماند و مجاور حرمین شد. ابوسهل در نواحی نیشابور پنهان شد و از باخرز جماعتی فراهم کرد و برای آزاد کردن فراتی و قشیری به نیشابور حمله کرد و با حاکم آنجا جنگید و آن دو نفر بیش از یکماه زندانی بودند. پس از آنکه آلبارسلان بر تخت نشست و خواجه نظام‌الملک زمام کارها را بدست گرفت و درصدد رتق و فتق امور برآمد، امام‌الحرمین و سایر علما را دوباره به وطنشان بازگردانید. خواجه نسبت به علمای مذهب شافعی عنایت ویژه‌ای داشت و مدرّسان بزرگ را از میان آنان انتخاب می‌کرد.^{۱۱}

در قرن چهارم هجری به تدریج جاذبه معنوی مذهب شافعی در خراسان افزایش یافت. در این هنگام اشعریان می‌خواستند تا با سلاح سنت به جدال با معتزلیان برخیزند. از این زمان به بعد الهیات اشعری با مذهب شافعی یکی شمرده می‌شد. تعلیم فقه شافعی توسط عالمان بزرگ نیشابور مثل ابومحمّد جوینی و پسرش امام‌الحرمین ابوالمعالی و پرورش شاگردانی چون غزالی، جاذبه مذهب شافعی را برای طبقات باسواد جامعه افزایش داد. پس از فروکش کردن سخت‌گیری‌های رسمی اواخر دولت آل‌بویه و اوایل دوران سلجوقی حمایت مردانی مانند نظام‌الملک و ترویج تعالیم مذهب اشعری و شافعی در مدرسه‌ها باعث شد تا این مذاهب در سرزمین‌های شرقی اسلامی از آزادی کامل و احترام برخوردار شوند.^{۱۲}

علاوه بر این، در اوایل قرن پنجم مذهب شافعی به طور گسترده‌ای از سوی صوفیان خراسان نیز پذیرفته شد. شیخ ابویعلی اسحاق صابونی که برادر یکی از صوفیان برجسته نیشابور بود و بارها به جای برادرش موعظه کرد، خود مردی صوفی بود.^{۱۳} همچنین از جعفر بن حیدر هروی (م ۴۸۱هـ.ق) به عنوان شیخ صوفیان اشعری نام برده شده است.^{۱۴} ابوسعید در جوانی فقه اشعری را در محضر چند تن از علمای بزرگ خراسان فراگرفت. استادان شیخ در مرو، ابوعبدالله حصری و ابوبکر قفال بودند. حصری از شاگردان ابن سریج بود که خود نزد یکی از

شاگردان امام شافعی شاگردی کرده بود. پس از آن ابوسعید در سرخس از محضر امام ابوعلی زاهر بن احمد کسب فیض کرد. ابوعلی خود در سرخس بود و با ائمه دیگر مذهب شافعی را ترویج می‌کرد و به ستیز با مذهب معتزله می‌پرداخت. بنا بر این، شیخ ابوسعید به مذهب شافعی گروید و محمد بن منور مؤلف زندگینامه‌ی شیخ، مدعی است که در این ایام بسیاری از صوفیانی که مذاهب دیگری داشتند، پیروی از فقه شافعی را برگزیدند.^{۱۵} چند دهه بعد غزالی توانست ضمن احترام عمیق به مذهب شافعی و بصیرت کامل آن را با مسیر تصوف پیوند دهد. در میان شافعیان نیشابور، صابونیان که خاندانی بزرگ به شمار می‌رفتند در این شهر مدرسه‌ای داشتند که در پادشاهی سنجر به دست غزان ویران شد.^{۱۶} خطیب ابوعثمان اسماعیل صابونی که به نسل بعد از قاضی صاعد تعلق داشت، در علوم دینی و فقهی بسیار متبحر بود. سنجان خراسان او را شیخ‌الاسلام می‌خواندند و به واسطه‌ی شوری که در مباحثه‌ی دینی داشت، او را «سیف‌السنه و قاهر اهل البدع» می‌گفتند.^{۱۷}

شهر نیشابور یکی از مراکز مهم اهل سنت، به ویژه شافعی‌مذهبان بود و گروهی از بزرگان اصحاب حدیث مانند بیهقی و حاکم در این شهر ظهور کردند و به همین سبب عقاید سنی و گرایش‌های مذهبی شافعی بر مدارس این شهر غالب بود، تا جائیکه مدرسه‌ای که نیشابوریان اداره می‌کردند معمولاً خصائص سنی داشت و این شهر به صورت مراکز علمی مخصوص و وابسته به پیروان اهل سنت درآمد و با دارالعلم‌هایی که در حکم پایگاه‌های تبلیغاتی مذاهب شیعه بود رقابت می‌کرد. بی‌تردید خصائص بارز مذهب شافعی که نخستین دسته از مدارس خراسان و به ویژه مدارس نیشابور به آن منتسب گردید این پرسش را مطرح می‌کند که سبقت تأسیس مدارس در این دیار تا چه اندازه با فقهای شافعی مذهب ارتباط داشته است. غنیمه معتقد است که شافعیان از بنیانگذاران آموزش مبتنی بر مدارس در اسلام بوده‌اند و این اقدام صرفاً برای تلافی و جبران ضعفی بود که در آغاز بر این مذهب راه یافته بود و حکمرانان و امرا نیز به تقلید از خلفای حنفی مذهب و آداب رایج در بغداد نسبت به مذهب شافعی بی‌توجهی کردند و این علاوه بر رقابتی بود که پیروان مذهب ظاهریه با شافعی‌مذهبان داشتند، که گاهی اوقات در بلاد فارس اکثریت داشتند. از این رو گروهی از شافعیان در حلقه‌ی درس دانشمندان بزرگ مذهب شافعی گردآمده و در محضرشان به تحصیل و مطالعه پرداختند و نهضت مدارس خصوصی را پدید آوردند و توجه به مذهبی را هدف قرار دادند که در آن

سرزمین از نظر دولت جزء مذاهب رسمی محسوب نمی‌شد.^{۱۸} با توجه به جمیع جهات به نظر می‌رسد تأسیس برخی از نخستین مدارس توسط علمای شافعی، در واقع عکس‌العملی بود در برابر فشار و اجحافی که از طرف حنفیان خراسان در حق آنان روا داشته شد. این فشارها و آزارها چنان بود که علمای شافعی اموال شخصی خود را بر این کار وقف کردند تا از مذهب خود حمایت کنند. البته روی کار آمدن نظام‌الملک و انگیزه‌های ضداسماعیلی وی نهضت مدرسه‌سازی را تشدید و تسریع کرد و حمایت حکومت سلجوقیان را نیز به آن افزود.

با وجود طرح دیدگاه‌های گوناگون در رابطه با علل پیدایش مدارس، نقش استادان شافعی در این زمینه بسیار زیاد و غیرقابل‌انکار است. یکی از نتایج سلطه حنفی‌مذهبان بر دستگاه خلافت و نیز پیروی سلاطین حاکم بر خراسان از این مذهب، سخت‌گیری بر علیه دیگر مذاهب به ویژه مذهب شافعی بود که پیروان زیادی در این منطقه داشته است. این فشارها که قبلاً به گوشه‌ای از آن اشاره شد، باعث شد تا عالمان شافعی و شخصیت‌های برجسته آنان برای تقویت مذهب خود خانه‌های شخصی خود را وقف و به مراکز آموزشی (مدرسه) تبدیل کند و به این ترتیب نقش برجسته‌ای در پدید آمدن مدارس داشته باشند. برخی از محققان (مانند غنیمه) نهضت تأسیس مدارس خصوصی را کاملاً تحت تأثیر اقدامات شافعیان دانسته‌اند، اما چنانکه بعداً به تفصیل خواهد آمد شافعیان در این زمینه مبتکر نبوده‌اند و پیش از آنان کرامیان آموزش‌های خود را در مراکزی جدای از مسجد که خانقاه نامیده می‌شد ارائه می‌دادند. هر چند این مراکز آموزشی مدرسه نامیده نمی‌شد، اما می‌توانست الگوی خوبی برای مدارس باشد که شافعیان در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری احداث کردند. احداث نخستین مدارس نیشابور مانند مدرسه صیغی (دارالسنه)، بیهقیه و ابن‌فورک می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد.

نقش کرامیان در پیدایش مدارس

کرامیان پیروان محمدبن کرام سیستانی (م ۲۵۵ هـ ق) بودند. او از زهاد، فقها و متکلمان معروف دوران خود بود.^{۱۹} فرقه کرامیه در ناحیه‌ی خراسان ظهور کرد. محمدبن کرام در سال ۱۶۸ هـ ق به دنیا آمد و بعدها در شهرهای نیشابور، هرات، مرو، بلخ، سمرقند، دمشق و بیت‌المقدس تحصیلات خود را تکمیل کرد. گرچه او را حنفی به شمار آورده‌اند، ولی این سخن با تشنیعات گستاخانه‌ای که بر خداوند و پیامبر اسلام روا می‌داشت، زیاد سازگار نیست. ابن-

کرام که در طول زندگی خود همواره مورد حمایت طبقات پایین جامعه بود از سوی فقها و علمایی همچون ابوالحسین بارودی شیخ ملامتیان نیشابور، ابوالبرکات بغدادی از علویان نیشابور، ابوسعید دارمی عالم شافعی اشعری هرات، ابن خزیمه فقیه مقتدر و ثروتمند نیشابور و امام محمد بخاری صاحب صحیح، مورد مباحثه و گاه تکفیر نیز قرار گرفت. او که دو بار به فرمان امرای طاهری به زندان افتاده بود، پس از آزادی از دومین حبس خود (۲۵۱ هـ ق) که هشت سال طول کشید، خراسان را ترک کرد و به بیت المقدس رفت.^{۲۰} اما در آنجا نیز آسوده نبود. او را به ناحیه بدآب و هوای زغر تبعد کردند و حتی کتابهایش را نیز سوزاندند. وی سرانجام در بیستم صفر سال ۲۵۵ هـ ق درگذشت. از آثار او، کتاب السّر، عذاب القبر، کتاب- التوحید را می‌توان نام برد که ظاهراً هر سه از میان رفته است. آراء فرقه کرامیه در دوره‌های بعد تغییرات بسیاری کرد، چنانکه آراء ابن کرام که همواره حامی طبقات ستم کشیده بود، توسط ائمه دوران غزنوی، اسحاق بن محمشاد و به خصوص ابوبکر کرامی (م ۴۲۱ هـ ق) تغییر شکل یافته و به صورت ابزاری در دست سلطان محمود غزنوی برای سرکوب تفکرات اسماعیلی درآمد.^{۲۱}

با وجود، این فرقه کرامیه در نیشابور ریشه عمیقی دوانده بود و علاوه بر آن پیروان این فرقه در دیگر نواحی جهان اسلام نیز پراکنده بودند. در قرن چهارم هجری پیروان فرقه کرامیه و خانقاه‌های آنان در بغداد، بیت المقدس و فسطاط نیز یافت می‌شد و گفته شده که در فسطاط آنان محله‌ای هم داشتند.^{۲۲} خراسان هسته مرکزی پیروان کرامیه بود، زیرا محمد بن کرام نخستین تبلیغاتش را از آنجا آغاز کرده بود و پیروان او در سرزمین‌های واقع در امتداد جیحون علیا پراکنده بودند. در قرن چهارم هجری پیروان فرقه کرامیه در گوزگانان، ختل، فرغانه و نیز مرو و هرات وجود داشتند.^{۲۳} ربرای.ای. تاراخو عقیده داشت که این خانقاه‌ها مانند مدارس کرامیه‌ای که در منابع دوره‌های بعد به آنها اشاره شده است، سازمان‌های تعلیم و تربیت بودند و وجود این خانقاه‌ها و مدارس در نیشابور، انگیزه رشد نهضت بنای مدارس شد که پیروان مذهب سنی رسمی برپا ساختند اما مدرک معتبری که این نظر را تأیید کند در دست نیست.^{۲۴}

در نیشابور، هم‌زمان با دوران غزنویان ابویعقوب اسحاق بن محمشاد (م ۳۸۳ هـ ق) و پسرش ابوبکر محمد بن اسحاق به نشر این مذهب پرداختند و پیروان بسیاری یافتند.^{۲۵} ابویعقوب پیشوای کرامیان نیشابور، واعظی پرشور و مشهور بود که زیاد سفر می‌کرد. گفته شده است که

بیش از پنج‌هزار نفر از اهل کتاب و زرتشتیان نیشابور به دست او مسلمان شدند. تقوی و پارسایی ابویعقوب باعث شد تا هنگامی که سبکتکین غزنوی در نیشابور اقامت داشت، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته و اعتقادات آنان را بپذیرد. پس از مرگ ابویعقوب، پسرش محمد رهبری فرقه را به دست گرفت. ظاهراً سلطان محمود طرفداری از کرامیان را از پدر به ارث برده بود و در آغاز سلطنت خود از آنان به عنوان نیروی محافظه‌کار بر علیه معتزلیان و اسماعیلیان حمایت می‌کرد. متقابلاً، ابوبکر محمد رهبر کرامیان نیز از توجه سلطان محمود به این فرقه در جهت پیشبرد نقشه‌های خود در نیشابور و تسلط بر اعیان و دیگر اعضای طبقات مذهبی بهره‌برداری می‌کرد. او با حمایت سلطان محمود و به بهانه یافتن باطنیان زندق اختناق وحشتناکی در نیشابور حاکم کرد. همچنین در محاکمه و اعدام تاهرتی، داعی فاطمی در سال ۴۰۳ هـ ق نقش مهمی داشت. او ضمن تعقیب و آزار شیعیان نیشابور، مسجد نوبنیاد آنان را نیز ویران کرد. علاوه بر شیعیان، صوفیانی چون ابوسعید و سنیان شافعی مانند محمد بن حسن بن فورک که برای تدریس به نیشابور آمده بود و شدیداً با کرامیان مخالف بود، از آنان آزارهای بسیار دیده و به رفض متهم شدند. تا جائیکه سلطان، ابن فورک را به غزنه فراخواند و او در آنجا از سنت دفاع کرد، اما در مسیر بازگشت به طور مشکوکی درگذشت. هر چند ابوبکر محمد از سوی سلطان محمود به ریاست نیشابور رسید و در تعقیب و آزار شیعیان و صوفیان از حمایت قاضی صاعد برخوردار بود، اما سرانجام اختلاف میان آنان و طرفداری سلطان محمود از قاضی صاعد باعث شد تا ابوبکر محمد از ریاست نیشابور عزل شود و جانشین او حسنک نسب به کرامیان سخت‌گیری‌های شدیدی اعمال کرد.^{۲۶}

شهرستانی کرامیه را از «مشبهه» شمرده است وی می‌گوید:

«مشبهه کسانی بودند که در تشبیه خداوند به انسان افراط می‌کردند. از جمله‌ی مشبهه کرامیه بودند که بر دوازده طایفه شدند و اساس ایشان شش فرقه بودند: تونیه، زرینیه، اسحاقیه، واحدیه، هیصمیه، عابدیه. ابو عبدالله محمد بن کرام در کتاب خود «عذاب القبر» خداوند را ذات و جوهر خوانده و از صفحه‌ی بالای عرش او را مماس با عرش دانسته است. بعضی از «مجسمه» خدا را دارای جهات ششگانه دانسته‌اند.^{۲۷}»

تقریباً تمام منابعی که در مورد فرقه کرامیه بحث کرده‌اند، آن را به عنوان بدعتگزار، متهم و

محکوم کرده‌اند، برخی آنان را به دلیل داشتن اعتقادات عجیب متهم نموده‌اند. هر چند بیشتر

انتقاداتی که درباره آنان صورت گرفته، در زمینه مبانی و تبیین اصول کلامی است، با این حال تمییز و بازشناسی آنها از سایر آتهامات و انتقادات امکان‌پذیر است، زیرا مطالبی که دشمنان را علیه آنان تهییج کرده و برمی‌انگیخت، بیشتر دلایل و ریشه‌های مادی و دنیوی داشتند. زهد کرامی افراطی بود و وجه مشخصه آن ریاضت‌کشی شدید بوده است.^{۲۸}

نهیضت کرامیه بسیار فعال و در عین حال زاهدانه بود. آنها می‌خواستند با شیوه رفتار خود بر دیگران تأثیر بگذارند تا شیوه زندگانی خود را تغییر دهند. آنان در موعظه‌های خود دنیاپرستی مردم را نکوهش می‌کردند. پیدایش کرامیان موجب شکاف در نهیضت زاهدانه عارفانه نیشابور شد. جریان معروف به ملامتیه که به کوشش ابوحفص پسر مسلم حداد (م ۲۶۵هـ ق) حمدون قصار (م ۲۷۰هـ ق) و سعید، پسر اسماعیل حیری بنیان نهاده شد، عکس‌العملی در مقابل زهد افراطی و ریاکارانه کرامیان بود. ملامتیان تعهد خود نسبت به عرفان را موضوعی کاملاً شخصی می‌دانستند و معتقد بودند که صوفیان باید کارهای خود را با هماهنگی ظاهری با جامعه یا با رفتار دنیایی درخور سرزنش پنهان کند.^{۲۹}

نقش شیعیان اسماعیلی در پیدایش مدارس

فرقه اسماعیلیه گروهی از شیعیان هستند که به دلیل اعتقاد به امامت اسماعیل فرزند امام صادق (ع) تحت عنوان اسماعیلیه شناخته می‌شوند. غلبه فاطمیان اسماعیلی بر مصر و پس از آن شام و فلسطین از سرزمین‌های تحت سلطه خلافت عباسی و اخشیدیان مصر و تأسیس شهر قاهره به دستور المعزالدین‌الله فاطمی (۳۶۵-۳۴۱هـ ق) به نام مدینه‌القاهره‌المعزیه و پس از آن بنا و آغاز به فعالیت آموزشی و تبلیغاتی جامع‌الآزهر قاهره، در سال ۳۶۱هـ ق که از نخستین و بهترین نهادهای آموزشی و تبلیغاتی فاطمیان بود^{۳۰} و تقارن این تحولات آن سوی دنیای اسلام با حکمرانی سامانیان و امیران آل‌بویه از ماوراءالنهر تا عراق تحت سلطه عباسیان و سستی ارکان قدرت خلافت اهل سنت در سرزمین‌های ایرانی، میدان را برای تبلیغ دعوت اسماعیلی و آموزش‌های فرقه‌ای اسماعیلیان در مورد ایران هموار ساخت.

از دوران حکومت یعقوب‌لیث صفاری و برادرش عمرو، به رغم دشمنی آشکار آنان با خلافت عباسیان که در جهت خواسته اسماعیلیان بود، در زمینه فعالیت اسماعیلیان اطلاع چندانی در دست نیست. گفته شده که شخصی به نام ابوبلال که گویا از ندیمان یعقوب‌لیث صفاری بوده است، از سال ۲۹۵هـ ق در دوره حکمرانی امیراسماعیل سامانی، در سرزمین

غور و غرچه به تبلیغ آشکار مذهب اسماعیلی پرداخت و مرکزی به نام دارالعدل دائر کرد و بیش از ده‌هزار تن از روستائیان و کشاورزان ناحیه هرات را به کیش خویش فراخواند. امیر-اسماعیل که این نهضت را برای دولت خود خطرناک می‌پنداشت، ابوبلال و بسیاری از پیروانش را نابود و پراکنده ساخت. پس از این رویداد بار دیگر دعوت به مذهب اسماعیلی از سوی ابوسعید شعرانی، داعی اسماعیلیان در خراسان، دنبال شد و او موفق شد که بسیاری از درباریان سامانی از جمله حسین بن علی مروودی یا مروزی را به مذهب اسماعیلی فراخواند.^{۳۱} دنباله این دعوت چنان مؤثر بود که پس از مدتی بزرگان دولت سامانی مانند ابوطیب مصعبی وزیر (م ۳۳۰هـ ق) و ابومنصور چغانی، سپهسالار سامانی به دست ابوالحسن نسفی، داعی اسماعیلی گردن نهادند و سرانجام امیر نصر بن احمد سامانی (۳۳۱-۳۰۱هـ ق) خود از هواداران و پیروان اسماعیلیه گردید. از دیگر داعیان بزرگ اسماعیلی در ماوراءالنهر خراسان و سیستان ابویعقوب اسحاق سجزی بوده است که سپهسالاران بزرگ سامانی چون ابومنصور عبدالرزاق طوسی و ابوعلی سیمجور به دعوت او گردن نهادند. از داعیان اسماعیلی در مناطق مرکزی ایران ابوحاتم رازی، معاصر و همشهری ابوبکر محمد بن زکریای رازی بوده است که با او مناظرات زیادی داشته و کتاب دلائل النبوه را در ردّ بر عقائد زکریای رازی نوشته است.^{۳۲}

در این دوران تنها حکمران خلافت عباسی و مخالف سرسخت اسماعیلیان ضدعباسی سلطان محمود غزنوی بود که: انگشت در می‌کرد در همه جهان و قرمطی همی جست و هر که را می‌یافت می‌کشت. قتل تاهرتی نماینده اعزامی از سوی حاکم خلیفه فاطمی به دربار سلطان-محمود و نیز کشتار بسیاری از صاحبان علما و دانشمندان در لشکرکشی او به ری نشانه سیاست متعصبانه و ضداسماعیلی این سلطان غزنوی بوده است.^{۳۳}

با وجود این پیروزی‌های نظامی حاکمان سنی بر فاطمیان و داعیان آنان، مشهورترین رجل ضداسماعیلی عصر سلجوقی، خواجه نظام الملک طوسی بود که طی حدود نیم قرن حضور فعال در دستگاه سلجوقیان از دبیری تا وزیری، لحظه‌ای از مبارزه فکری و فرهنگی و فعالیت-های سیاسی و نظامی علیه اسماعیلیان باز نایستاد. وی که در این رویه سخت متعصبانه از سیاست سلطان محمود غزنوی پیروی می‌کرد، می‌دانست که در قلمرو وسیع سلجوقیان، اسماعیلیان بزرگترین و خطرناکترین دشمن علیه این دولت و خلافت عباسی به شمار می‌روند که با ایجاد سازمان‌های سری و شبکه‌های پیچیده ارتباطی، شرق اسلام را ناامن و آسیب‌پذیر

کرده‌اند و به همین دلیل خواجه علاوه بر تحرکات نظامی، برای مقابله فکری و فرهنگی و رویارویی با جامع‌الازهر قاهره و خشتی کردن فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی داعیان فارغ - التحصیل الازهر، تأسیس مدارس نظامیه در سراسر قلمرو سلجوقیان تدارک دید. خواجه نظام - الملک، با استفاده از تمام امکاناتی که در اختیار داشت، تا آنجا که می‌توانست پیروان اسماعیلیان را تعقیب و نابود کرد و بخشی از کتاب سیاستنامه خود را به بیان مثالب باطنیان اختصاص داد و همه را از رسوخ پیروان این فرقه در دستگاه دولت بیم می‌داد و به گفته جوینی:

«در احوال حسن صباح و اتباع او امارات و فتنه‌ها در اسلام می‌دید و علامات و خلل‌ها مشاهده می‌کرد و درحسم ماده‌ی فتنه صباحیه بجد ایستاده بود.»^{۳۴}

نخستین داعی بزرگ اسماعیلی در اوایل عصر سلجوقی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی شاعر و حکیم ایرانی (م ۴۸۱ هـ ق) بود که در اوایل سلطه سلجوقیان بر خراسان به مصر رفت و در قاهره به دربار مستنصر فاطمی راه یافت. او با دریافت یک سلسله آموزش‌های اسماعیلی به عنوان حجت و داعی بزرگ اسماعیلی برای تبلیغ در خراسان به ایران بازگشت. ناصر خسرو که در دوران دولت ضد اسماعیلی خواجه نظام‌الملک قادر به انجام این مأموریت نبود، مخفیانه به یمگان رفت و در آنجا تحت حمایت حاکم مستقل و محلی بدخشان به آموزش این مذهب و تألیف آثاری در دفاع از اسماعیلیان پرداخت. محتوای برخی از آثار ناصر خسرو مطالبی به شیوه کلامی و فلسفی و گاه حاکی از تعصبات فرقه‌ای در دفاع از فاطمیان و مذهب اسماعیلی است.^{۳۵}

اگرچه فعالیت‌های تبلیغی گسترده فاطمیان اسماعیلی مذهب در سراسر جهان اسلام که شامل خراسان نیز می‌شد به صورت مستقیم و ایجابی در پیدایش مدارس نقشی نداشت، ولی به نحو سلبی در گسترش و تقویت نهضت تأسیس مدارس نقش داشته است. در واقع چنان‌که گذشت، مهمترین انگیزه نظام‌الملک از تأسیس مدارس نظامیه و حمایت دولتی از مدارس به ویژه مدارس شافعی، پرورش مبلغان و عالمان سنی مذهب برای مقابله با تبلیغات و آموزش - های استادان و مبلغان اسماعیلی مذهب بوده است. خواجه نظام‌الملک با این کار، مبارزه فکری و فرهنگی با تشیع اسماعیلی را در کنار مبارزه نظامی و سیاسی آغاز کرد و به این ترتیب می -

بینیم که از این حیث، اسماعیلیه نقش بسیار مهمی در گسترش و تقویت مدارس در جهان اسلام و خراسان که مهد پیدایش نخستین نظامیه‌ها (نظامیه نیشابور) بوده است، داشته‌اند.

نقش درگیری‌های فرقه‌ای در پیدایش مدارس

پس از مروری کوتاه بر مهمترین فرقه‌ها و مذاهبی که در خراسان رواج داشته و موقعیت آنها در صحنه سیاسی، اجتماعی خراسان و نیز ذکر برخی از رهبران و عالمان نام‌آور، در ادامه به نقش درگیری‌های فرقه‌ای در پیدایش مدارس می‌پردازیم. بر اساس گزارش‌های تاریخی، اختلافات موجود میان این فرقه‌ها یکی از دلایل اصلی پیدایش مدارس در جهان اسلام به ویژه خراسان بوده است. اختلافات عمیق فرقه‌های شیعه با اهل سنت، اشعریه و معتزله و نیز برخوردهای داخلی مذاهب اربعه به ویژه پیروان شافعی و حنفی در تمام سرزمین‌های اسلامی بخصوص در خراسان و اصفهان و بغداد مرکز خلافت از مسائل رایج آن روزگار بوده است.

پادشاهان و امیران با انگیزه‌های سیاسی برای حفظ یا به دست آوردن قدرت در درگیری‌های مذهبی دخالت می‌کردند و این وضعیت در دوران غزنویان کاملاً محسوس بود. هر چند سلطان محمود غزنوی که در دستگاه سامانیان پرورش یافته بود، متظاهرانه وانمود می‌کرد که از سنت‌های سامانیان در بزرگداشت دانشمندان تقلید می‌کند، اما تعصب شدید مذهبی و نداشتن بینش علمی و نیز گرایش او به خلفای سنی مذهب عباسی و نیز مخالفت با امیران شیعی آل‌بویه و تنگ‌نظری‌ها و دخالت‌های ناروا در کار دانشمندان و سلب آزادی فکری و نواندیشی، شکوفایی فکری عصر سامانیان را از فضای خراسان بزرگ و دیگر سرزمین‌هایی که بر آن دست یافت، زدود و روندی از انحصارگری و مجادلات مذهبی در فضای فکری ایران پدید آورد که پس از دوره اقتدارخواجه نظام‌الملک و تلاش این وزیر نیرومند عصر سلجوقی در پیروی از سیاست مذهبی محمود غزنوی، این آشفتگی‌های فکری و اجتماعی را به اوج خود رسانید.^{۳۶}

به گفته عتبی، سبکتکین غزنوی پدر سلطان محمود هم مردی کرامی بود و خود محمود هم حنفی‌مذهب بود تا اینکه در اثر تلقینات قفال مروزی فقیه معروف شافعی به مذهب شافعی گروید. لذا با چنین احوالی نمی‌توان انتظار داشت که شاهان غزنوی تمایل و تعصب مذهبی نداشته باشند و نیز این جهت‌گیری‌های مذهبی آنان در مسائل سیاسی دخیل نبوده باشد. با

توجه به این مطلب است که منهای سراج درباره سبکتکین می‌گوید: «و در عهد او کارهای بزرگ برآمد و ماده فساد باطنیه از خراسان قطع کرد.»^{۳۷}

عتبی نیز می‌گوید که:

«محمود بر بحث در علوم نظر و جدل مواظب و از عقاید اهل سنت و مذهب اصحاب بدعت مستکشف... و در قمع الحاد... مُجد بود.»^{۳۸}

محمود، حنفی‌مذهب متعصبی بود که ابتدا به کرامیان گرایش داشت و تعصب او تا حدی بود که ضمن تحریک کرامیان علیه شافعیان و حنفیان، حساب‌رسان و جاسوسانی پرورش داده بود که آنان را برای تجسس و تفتیش عقاید مردم به کار می‌گرفت.^{۳۹}

در دوران غزنویان در نیشابور دو تن از رهبران کرامیه، یکی اسحاق بن محممشاد (م ۳۸۳ هـ ق) و دیگری پسرش ابوبکر محمد بن اسحاق عقاید کرامیه را منتشر کردند. پیروان آنان علاوه بر آنکه در مسائل فقهی نیز مانند مسائل مربوط به عقاید نظریات نادر و احیاناً نامقبول اظهار می‌کردند، غالباً نسبت به علما و فقهای عصر با لحنی اهانت‌آمیز سخن می‌گفتند و علم شافعی و ابوحنیفه را نیز تحقیر می‌کردند. کرامیان با استفاده از مقام و موقعیت ابوبکر و پیروان فراوان او که حمایت سلطان هم آنان را در نشر و ترویج عقاید و تعالیم خود گستاخ‌تر می‌کرد، با فقهای اهل سنت رفتاری خشونت‌آمیز و ناروا در پیش گرفتند. قاضی صاعد (م ۴۳۲ هـ ق) پیشوای حنفیان نیشابور و شیخ ابوسعید ابوالخیر از بزرگان صوفیه، از جمله کسانی بودند که از برتری- طلبی‌ها و جسارت‌های ابوبکر و یارانش در امان نماندند. به طوری که قاضی صاعد در بازگشت از سفر حج، ضمن تسلیم نامه‌ای که از خلیفه القادر بالله برای سلطان محمود آورده بود، در مورد کرامیه و بدعت‌ها و انحرافات عقیدتی آنان نزد او سخن گفت. سلطان با استفاده از این سخنان، کرامیان و اصحاب ابوبکر را محدود و سرکوب کرد. در نتیجه می‌توان گفت ابوبکر با قاضی صاعد در نیشابور جز در مبارزه با صوفیه توافقی نداشتند. بعید نیست اختلافات آنان تا حدی در اثر تحریکات سلطان محمود بوده باشد که ترجیح می‌داد قدرت علما و فقها بجای مخالفت با حکومت در این کشمکش‌های فرقه‌ای تحلیل رود. پس از آن کرامیه در خراسان تضعیف شدند و حتی اصحاب ابوبکر به جرم أخذ رشوه و اعمال خلاف به حکم سلطان تحت تعقیب قرار گرفتند. سلطان محمود که از قدرت کرامیان برای سرکوب شیعیان

استفاده کرده بود، پس از پایان کار با برکناری آنان از قدرت و سپردن ریاست نیشابور به حسنک میکال قدرت‌طلبی‌های آنان را سرکوب و قدرت حکومت را در نیشابور اعاده کرد.^{۴۰}

یکی از فتنه‌های مذهبی که ابن‌اثیر از آن یاد کرده است، اختلاف میان کرامیان و شافعیان در دوران غیاث‌الدین است. علت بروز این فتنه آمدن فخررازی، فقیه و امام مشهور شافعی به هرات بود که مورد استقبال غیاث‌الدین قرار گرفت و غیاث‌الدین برای او در نزدیکی جامع مدرسه‌ای بنا کرد. فقیهان از شهرهای گوناگون به سوی او شتافتند و این امر بر کرامیان که در هرات اکثریت داشتند گران آمد. از جمله مخالفان سرسخت او ملک ضیاء‌الدین پسر عمو و داماد غیاث‌الدین بود. در این میان روزی، در فیروزکوه فقهای کرامی، حنفی و شافعی به حضور غیاث‌الدین رسیدند و میان آنان مناظره‌ای در گرفت که در اثنای آن فخررازی به قاضی مجدالدین عبدالمجیدبن‌عمر معروف به ابن‌القدوه توهین کرد و او را دشنام داد. ضیاء‌الدین از این موضوع به غیاث‌الدین شکایت و اعتراض کرد و با حمایت از ابن‌القدوه، فخررازی را به زندقه و مذهب فلاسفه منسوب کرد ولی غیاث‌الدین التفاتی نکرد. روز بعد ابن‌عمر محمد بن-قدوه در جامع به منبر رفت و در حمایت از پدرش خطبه‌ای خواند و فخررازی را پیرو علم ارسطو و کفریات ابن‌سینا و فلسفه فارابی خواند و از توهینی که به ابن‌القدوه شده بود سخن گفت، در نتیجه مردم برانگیخته شدند و فتنه از هر سو شهر را فراگرفت و نزدیک بود تا به کشتار یکدیگر پردازند، اما با رسیدن این خبر به سلطان، او کسانی نزد مردم فرستاد و آنان را آرام کرد و وعده داد که فخررازی را از شهر آنان بیرون خواهد کرد و به این ترتیب فتنه را خوابانید.^{۴۱}

به دنبال فتح بغداد توسط سلجوقیان در سال ۴۴۷ هـ. ق درگیری با شیعیان در آنجا آغاز شد. عقاید شیعه که توسط آل بویه تقویت شده بود، به زودی در اثر اقدامات و تبلیغات سلجوقیان تضعیف شد. سلجوقیان علاوه بر استفاده از زور و قهر، از نوعی تبلیغ متقابل نیز استفاده کردند و در جهت اجرای این هدف بود که نظام‌الملک (م ۴۸۵ هـ. ق) وزیر آل‌ارسلان و ملک‌شاه برای آموزش مواد دینی به تأسیس مدارس و مراکز علمی اقدام کرد. در طبقات-الحنفیه گزارشی در مورد کشتن ابوسعید سرخسی و سوزاندن دو پسر او در محله کرخ بغداد در ماجرای درگیری میان شیعیان و حنبلیان وجود دارد.^{۴۲}

با نگاهی اجمالی به منابع مهم تاریخی مانند المنتظم ابن جوزی، الکامل ابن اثیر، و فیات الاعیان ابن خلکان، راحه الصدور راوندی، مرآة الجنان یافعی و البدایه و النهایه ابن کثیر می‌توان دریافت که از نیمه دوم قرن پنجم تا اواخر قرن ششم هجری، عصری آکنده از مجادلات مذهبی و درگیری‌های فرقه‌ای بوده است، به گونه‌ای که تمام امور سیاسی، اجتماعی تحت-الشعاع مذهب قرار داشته است. اختلافات عمیق میان فرقه‌های گوناگون شیعه با اهل سنت، اشاعره و معتزله و نیز برخوردهای داخلی مذاهب چهارگانه اهل سنت به خصوص شافعیان و حنفیان در اقصی نقاط جهان اسلام به ویژه در خراسان، اصفهان و بغداد مرکز خلافت از مسائل رایج آن روزگار بوده است.

در این دوران رقابت‌های مذهبی چنان اوج گرفته بود که از حد مجادله‌های علمی میان علما و فقهای مذاهب فراتر رفته و به دست‌بندی و درگیری میان پیروان آنها منجر شد. بیشتر مورخان و شرح‌حال‌نویسان این دوران قسمت زیادی از مطالب خود را به شرح این‌گونه حوادث اختصاص داده‌اند.^{۴۳} به عنوان مثال عمیدالملک کندری (۴۵۶هـ ق) دبیر ایرانی که عهده‌دار وزارت طغرل بود، با وجود فضایل و کمالاتی که به او نسبت داده شده تعصب شدیدی در ضدت با شیعیان و اشاعره داشته است.^{۴۴}

ابومنصور محمدبن کندری (م ۴۵۶هـ ق) با وجود مقام علمی، تجارب اداری و دیوانی، به مذهب ابوحنیفه به شدت تعصب داشت و بر این اساس با شافعیان دشمنی می‌کرد. اقدام او در گرفتن فرمان لعن بر رافضیان بر منابع خراسان از طغرل سلجوقی که از سوی خویش لعن بر اشعریان شافعی مذهب را نیز بر آن افزوده بود باعث گسترش و ادامه درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای گردید که از دوران سلطان محمود غزنوی در خراسان آغاز شده بود. در نتیجه آتش فتنه چنان بالا گرفت که چند تن از بزرگان علمای مذهب شافعی که به این وضع اعتراض داشتند، مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به طرد و تبعید از خراسان محکوم شدند.^{۴۵}

این دشمنی افراطی حنفیان بر علیه شافعیان یکی از عواملی بود که خواجه نظام‌الملک را واداشت تا پس از مرگ طغرل، هنگامی که توانست با تدابیر خود آلبارسلان را به سلطنت برساند، با استفاده از قدرت و موقعیت خود به سختی از عمیدالملک و حنفیان انتقام گرفت و برای تأسیس مدارس شافعی به عنوان پایگاه‌های بزرگ آموزشی و تبلیغاتی برای مذهب

خویش اقدام کرد.^{۴۶} سخت‌گیری‌های عمیدالملک کندی بر علیه شافعیان و اشعریان خراسان یکی از عوامل مؤثر در تأسیس مدارس شافعیان به ویژه مدارس نظامیه به وسیله رقیب سرسخت و جانشین او خواجه نظام‌الملک طوسی بوده است.

از نیمه دوم قرن پنجم هجری تا نیمه قرن هفتم هجری و سقوط شهرهای خراسان و عراق به دست مغولان که همزمان با دوره تأسیس و فعالیت مدارس نظامیه بود، در واقع روزگار مجادلات مذهبی و زد و خورد‌های فرقه‌ای بود. در این دوره پادشاهان تازه‌مسلمان سلجوقی و بیشتر خلفای عباسی حنفی‌مذهب بودند و خواجه نظام‌الملک وزیر مقتدر آنان از شافعی‌مذهبان متعصب بود. این دوران عصر تجدید حیات و قدرت مذاهب اهل سنت و مبارزه با شیعیان بود. شیعیان که در دوره حکومت امرا و پادشاهان آل‌بویه از قدرت سیاسی مذهبی برخوردار شده بودند و به شکوفایی علمی دست یافته بودند، در این دوره تقریباً تحت فشار بودند و منظور خواجه از تأسیس مدارس نظامیه و اختصاص دادن آن به شافعی‌مذهبان در واقع رسمیت‌بخشیدن به مذهب شافعی به عنوان یک مذهب رسمی در سراسر قلمرو اسلامی و مبارزه سرسختانه بر علیه فاطمیان اسماعیلی‌مذهب بود که در مصر و شمال آفریقا و احیاناً برخی مناطق شام حکومت داشتند و با پیروان اهل سنت و خلفای عباسی مبارزه می‌کردند.^{۴۷}

مجالس وعظ و سخنرانی‌های مذهبی که در حقیقت هدف از اقامه آن واداشتن مردم به اوامر و بازداشتن از نواهی بوده است، از اوایل قرن پنجم در اثر افزایش پیروان مذاهب و بروز اختلافات فرقه‌ای به تدریج و در بسیاری موارد به مجادلات و کشمکش‌های مذهبی تبدیل شد و با ازدست‌دادن جنبه‌های معنوی و اهداف انسانی به مقاصد شخصی و تعصبات آلوده شد. گسترش دعوت شیعه و پیشرفت دامنه تبلیغات اسماعیلیه از طرفی و اختلاف میان پیروان مذاهب اربعه با هم از سوی دیگر، پیروان فرقه‌ها و رؤسای مذاهب را به رقابت‌های مذهبی و تبلیغ و تعصب شدید نسبت به مذهب خود گرفتار کرد. این جلسات با وجود منافع بی‌شماری که در زمینه ارشاد و هدایت مردم دربرداشته، در بیشتر مواقع موجب بروز حوادث و منشاء تعصبات شدید مذهبی می‌شد و به کشته‌شدن تعدادی از مردم و سوختن و نابودی قسمتی از شهر منجر می‌شد.

بیهقی به نمونه‌ای از این درگیری‌ها در اواخر قرن پنجم هجری اشاره کرده و می‌گوید:

«خصوصتی افتاد در نیشابور میان طایفه کرامیان و دیگر طوایف یوم الثلاثاء و الرابع عشر من صفر سنه تسع و ثمانین و اربعمائه و اصحاب امام ابوحنیفه و اصحاب شافعی مطلبی رضی الله عنهما جمله شدند، مقدم حنفیان قاضی القضاة ابوسعید محمد بن احمد بن محمد بن صاعد بود، مقدم شافعیان فخر الاسلام ابوالقاسم بن امام الحرمین ابی المعالی الجوینی و از ناحیت بی‌هتق مدد خواستند و جماعتی از آنجا رفتند و بسیار بلا و آفت از آن جهت به مردمان قصبه تعدی کرد و این محاربه در میدان رجا بود.»^{۴۸}

از خلال مطالعه حوادث فوق به این نتیجه می‌رسیم که درگیری‌های فرقه‌ای در خراسان با پیدایش مدارس، نقش متقابلی داشته‌اند، یعنی از یک سو بروز این درگیری‌ها و فشار اختناق بر علیه فرقه‌هایی مانند کرامیه و شافعیه باعث عکس‌العمل آنان در جهت حمایت از عقایدشان شده و به پیدایش مدارس منجر شد و از سوی دیگر این مدارس به عنوان کانون‌های قوی مذهبی و محل پرورش فقیهان و خطیبان معتصب به این درگیری‌ها دامن زد. به همین دلیل بود که چنان که در نمونه‌های فوق‌الذکر اشاره شد معمولاً در هنگام بروز این درگیری‌ها، مدارس فرقه‌های مختلف دستخوش تخریب و آتش‌سوزی می‌شد. این امر بر تأثیر مدارس در بروز این درگیری‌ها دلالت می‌کند، به گونه‌ای که به محض آغاز درگیری طرفین به سراغ مدارس یکدیگر رفته و آنها را تخریب می‌کرده‌اند.

یادداشت‌ها:

- ^۱ شلبی، احمد، *تاریخ آموزش در اسلام*، ترجمه محمد حسین ساکت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۹۹.
- ^۲ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، کتاب فروشی فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۱، صص ۲۰۹-۲۱۰.
- ^۳ جرفاذقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۷، ص ۲۶۰.
- ^۴ بیهقی، همان، صص ۹-۱۹۸ و ۲۶۰.
- ^۵ کسای، *مدارس نظامیه و تأثیر علمی و اجتماعی آن*، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۷.
- ^۶ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶-۲۷۵.
- ^۷ ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، *وفیات الاعیان و انباء الزمان*، محقق احسان عباس، دارالثقافه، بیروت ۱۹۶۸، ج ۵، ص ۱۸۰.
- ^۸ صفا، همان، ج ۱، صص ۶-۲۷۵.
- ^۹ همان، ج ۲، صص ۲-۱۴۰.
- ^{۱۰} همان، ص ۱۴۷.
- ^{۱۱} صفا، همان، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ^{۱۲} بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، کتاب فروشی فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۷۲.
- ^{۱۳} عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی (حافظ ابوالحسن ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن الازهر الصر یفینی)، *تاریخ نیشابور، المنتخب من السياق*، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، قم ۱۳۶۲، ص ۲۲۴.
- ^{۱۴} همان، ص ۴۶۳.
- ^{۱۵} محمد بن منور، *اسرار التوحید*، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۸، صص ۲۳-۱۷.
- ^{۱۶} جرفاذقانی، همان، ص ۱۵۸.
- ^{۱۷} عبدالغافر فارسی، همان، ص ۳۰۷.
- ^{۱۸} غنیمه عبدالرحیم، *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی*، ترجمه نور الله کسای، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۱۳.
- ^{۱۹} زرین کوب عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۹۱.
- ^{۲۰} باسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۸۸.

- ^{۲۱} چیت ساز محمد رضا، *فرقه های کرامیه*، مجله معارف، دوره دهم، شماره های ۳ و ۲، مرداد و اسفند ۱۳۷۲، صص ۸۳_۸۲.
- ^{۲۲} باسورث، همان، ص ۱۸۸.
- ^{۲۳} ابن اثیر، محمد بن محمد بن عبدالواحد شیبانی، *الکامل فی التاريخ*، تحقیق علی شیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۹/۱۴۰۸، ج ۱۰، ص ۲۶۲.
- ^{۲۴} باسورث، همان، ص ۱۸۸.
- ^{۲۵} زرین کوب، همان، ص ۲۹۱.
- ^{۲۶} باسورث، همان، صص ۱۹۱-۱۸۸.
- ^{۲۷} شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، دار المعرفه، چاپ اول، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ هـ.ق، صص ۱۰۳-۹۹ و مشکور، محمدجواد، *سیر کلام در فرق اسلام*، انتشارات شرق، چاپ اول، ۱۳۶۸، تهران، ص ۴۷۷.
- ^{۲۸} مولاد، مارگارت، *سیاست بدعت گذاری در خراسان: کرامیه در نیشابور*، کیهان اندیشه، سال ۱۴، شماره ۸۴، ص ۶۵.
- ^{۲۹} مادلونگ، *فرقه های اسلامی*، ترجمه دکتر ابوالقاسم سرّی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، ص ۷۸.
- ^{۳۰} کسای، الازهر، دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- ^{۳۱} طوسی، نظام الملک، سیاستنامه، به کوشش جعفر شعار چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸/ص ۲۳۸.
- ^{۳۲} محقق مهدی، فیلسوف ری، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، صص ۱۶۰ و ۱۶۲-۱۲۵.
- ^{۳۳} کسای، نورالله، *فرهنگ نهاد های آموزشی ایران*، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۴۲-۳۴۱.
- ^{۳۴} جوینی، عظاملک علاء الدین بن بهاء الدین، *تاریخ جهانگشای*، انتشارات ارغوان، چاپ چهارم، بی جا، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ^{۳۵} ناصر خسرو، جامع حکمتین، چاپ هانری کوربن و محمد معین، تهران ۱۳۶۳، صص ۱۷-۱۶ و ناصر خسرو، *سفرنامه ناصر خسرو*، به کوشش نادر وزین پور، انتشارات جیبی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۰.
- ^{۳۶} کسای، همان، ص ۲۷۷.
- ^{۳۷} حبیبی، عبدالحی، بلخ یکی از پایگاههای علوم اسلامی، یادنامه ی شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظ زاده ی خراسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۵۷.
- ^{۳۸} جرفاذقانی، همان، ص ۳۹۶.
- ^{۳۹} کسای، همان، ص ۲۷۷.

- ^{۴۰} زرین کوب عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۹۱.
- ^{۴۱} ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۶۲.
- ^{۴۲} عبدالقادر بن ابی الوفاء محمد بن ابی الوفاء القرشی، *الجواهر المضئیه فی طبقات الحنفیه*، دار النشر: میر محمد کتب خانه، کراچی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۲.
- ^{۴۳} کسای، *مدارس نظامیه و تأثیر علمی و اجتماعی آن*، ص ۱۷.
- ^{۴۴} ابن اثیر، همان، ج ۸، صص ۹۷-۹۶.
- ^{۴۵} ابن اثیر همان، ج ۱۰، صص ۳۳-۳۱.
- ^{۴۶} ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم (حتی ۲۵۷هـ)*، محقق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، چ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲، ج ۶، ص ۶۲.
- ^{۴۷} غنیمه، همان، ص ۳۹۱.
- ^{۴۸} ابن فندق، همان، صص ۹-۲۶۸.

